

دو مصاحبه

اشاره:

روزنامه "جمهوری اسلامی" به مناسبت بیست و دومین سالگرد ارتحال امام خمینی(س) در روزهای دوشنبه(۹۰/۳/۹) و سه شنبه(۹۰/۳/۱۰) مصاحبه هایی را با آیت الله هاشمی رفسنجانی و آیت الله موسوی اردبیلی در باره شخصیت اخلاقی، معنوی و عقلانی امام خمینی، منتشر کرده است. مصاحبه های مزبور توسط حجت الاسلام و المسلمین محمد سروش محلاتی انجام شده است. گزیده ای از مهمترین بخشهای دو مصاحبه مزبور در پی به نظر خوانندگان گرامی می رسد.

مصاحبه با آیت الله موسوی اردبیلی

□ با توجه به اینکه حضرت آیت الله موسوی اردبیلی بیش از چهل سال از نزدیک با امام خمینی ارتباط داشتند، از ایشان درخواست کردیم درباره شخصیت حضرت امام بیشتر از این ابعاد مغفول مانده سخن بگویند.

آیت الله موسوی اردبیلی: من در سال ۱۳۲۲ به قم آمدم، آن موقع ۱۷ ساله بودم. حوزه علمیه قم آن روزها بسیط بود و طلبه زیادی نداشت، فکر می کنم حداکثر دوهزار و پانصد تا سه هزار طلبه و روحانی در قم بودند. از کسانی که اسم آنها در آن روزها در حوزه برده می شد سه نفر در رأس بودند. مرحوم آقای حجت، مرحوم آقای سید محمد تقی خوانساری و مرحوم آقای صدر. آقای بروجردی هنوز نیامده بود. امام و آقای گلپایگانی و آقای سید محمد داماد و آقا سید احمد خوانساری و آقای فیض هم بودند ولی روشن بود که حضرت امام با دیگران یک مقدار فرق دارد یا اقلاً در نظر طلبه ها فرق دارد، لباس های منظم داشت و صحبت کردنش با حساب بود. بعد که آقای بروجردی آمد، حوزه بزرگ شد و امام برای مرجعیت ایشان فعالیت بیشتری داشت. من یادم می آید طلبه ها را جمع کرد و خودش در صندلی اول نشست و برای دیدن آقای بروجردی به نهران رفت. به هر حال او با دیگران فرق داشت. مثلاً در صحن همه جا نمی نشست، با همه قاطی نمی شد،

در همه جا صحبت نمی کرد و کمتر حرف می زد ولی ایشان را به عنوان آدمی فیلسوف، عارف و در عین حال فهیم می شناختند. ایشان اهل بحث و تحقیق بود، اهل نظر و تعمق ایشان را می شناختند و به ایشان مراجعه می کردند که جواب خیلی حساب شده می داد. در کارهای مهم حوزه هم گاهی دخالت می کردند، ولی مشهور بود ایشان اهل اخلاق هستند. ایشان یک درسی روزهای پنج شنبه و جمعه داشت که همان درس اخلاق معروف بود و این از امتیازات امام بود. این درس در مدرس زیر کتابخانه برگزار می شد. آقای مطهری، آقای منتظری و آقای سید عبدالغنی اردبیلی و چند نفر دیگر شرکت می کردند، من هم رفتم، اما بقیه بازاری بودند و تقریباً مدرس از بازاری ها پر می شد. بعضی ها آن درس را می نوشتند، از جمله آقا سید عبدالغنی اردبیلی می گفت من درس اخلاق آقای خمینی را نوشته ام، امام وقتی خودش آن صحبت ها را می کرد، بسیار مفید بود. من از شرکت کنندگان مستمر درس اخلاق امام بودم.

□ برای روشن تر شدن، لطفاً عمل و رفتار اخلاقی امام را هم توضیح دهید.

- امام این خصوصیت را داشت که میدان نمی دادند در حضورشان سخن چینی شود و حتی در خلوت هایشان هم راجع به افراد به بدی صحبت نمی کردند یعنی حتی در مورد افرادی که با ایشان بد بودند یا شنیده شده بود که با ایشان بد هستند و به حد تظاهر رسیده بود، به هیچ وجه حتی در خلوت چیزی نمی گفتند و هیچ گاه زبانشان به بدگویی باز نمی شد. امام حتی آن حالتی را که در سخنرانی ها داشتند که گاهی تند می شدند، در وضعیت معمول اصلاً نداشتند و حتی تعابیر خفیف هم در مورد افراد به کار نمی بردند و اسامی افراد را با احترام می بردند، ولو این که طرف، قابل دشنام و بدگویی بود. خلاصه امام در مورد زبانشان خیلی مواظبت می کردند. عادت ایشان نبود که سعایت ها و اظهار نظرها را در مورد دیگران بازگو کنند و می گذاشتند قضیه در بوته اجمال بماند. این حالت ناشی از تهذیب نفس ایشان بود.

□ درس اخلاق امام مخالفی هم داشت؟

- بله، تعدادی مخالف هم داشت. من یادم هست که وضو می گرفتم تا به درس اخلاق امام



بروم، یک نفر از هم شهری‌های ما آمد و پرسید: حالا وضو می‌گیری نماز بخوانی؟! - چون عصر بود- گفتم می‌روم درس اخلاق. گفت: درس صوفیه می‌روی صوفی بشوی!

□ این مواظبت و مراقبت پس از انقلاب و دوران رهبری امام هم مشهود بود؟

- بله، کاملاً مشهود بود. مثلاً یک روز خدمت امام بودم و آقای موسوی تبریزی هم حضور داشت، به امام گفت قضا دادگستری ریششان را دو تیغه - سه تیغه می‌کنند فاسقند و قضاوتشان درست نیست، ما هر چه به آقای موسوی اردبیلی می‌گوییم دادگستری را منحل کنند، ایشان می‌گویند صلاح نیست. امام به شدت با موسوی تبریزی برخورد کردند و گفتند چرا مواظب حرف خودت نیستی؟ از کجا می‌دانی که اینها فاسقند؟!

گفت ریش می‌تراشند. امام فرمودند خب بتراشند. شاید از کسی تقلید می‌کنند که آن را حرام نمی‌داند. گفت شما می‌فرمایید حرام است. فرمودند من کجا گفته‌ام حرام است؟! من احتیاط کرده‌ام! از کجا می‌دانی که مقلد من هستند؟! مگر مردم باید از من تقلید کنند؟! از هر که می‌خواهند تقلید کنند. امام این گونه سخنان را خیلی راحت می‌گفتند و اصلاً برایشان سنگین نبود. شاید اگر کس دیگری در موقعیت امام بود، می‌گفت با وجود من چه کسی ادعای مرجعیت می‌کند؟!

□ آیا امام از توصیف مثبت درباره شخصیت خودشان توسط افرادی مثل حضرت عالی

استقبال می‌کردند و یا خوششان می‌آمد؟

- من که یک وقتی به ایشان گفتم گاهی انسان درباره شما اشتباهاتی می‌کند! گفتند چه اشتباهاتی؟ گفتم گاهی آدم خیال می‌کند شما از طرف خداوند الهام می‌شوید، چیزی را بیان می‌کنید که آدم خیال نمی‌کند که مطلب سابقاً در ذهن شما بوده است! اما ایشان در مقابل این سخن من اصلاً جواب نداد و نه گفت درست است و نه گفت درست نیست. ایشان هر چیزی که مربوط به خودش بود، ولو از لوازم کلام چنین استفاده‌ای می‌شد؛ تأیید نمی‌کرد. در تأیید و

تکذیب‌ها خیلی مواظب بود. یعنی برخلاف آنچه در دنیای آخوندی بسیاری مقیدند مرید جمع کنند و مقیدند مردم را از خود نرنجانند؛ ایشان چنین رویه‌ای نداشت بلکه برعکس رفتارش یک رفتاری بود که معمولاً مریدها را آزرده می‌کرد. این را آقای منتظری هم درباره امام می‌گفت. می‌گفت آقای خمینی یک رفتار عجیب و غریبی می‌کند؛ مثلاً کسی که به او پول می‌دهد مثل این است که فحش می‌دهد، بدش می‌آید. امام هیچ وقت برای خودش یک چیزهایی که مورد شبهه باشد نمی‌گفت و در برابر ادعاهای عجیب و غریب افراد دیگر هم می‌گفت من کور باطنم؛ اصلاً در صحبت‌های امام سخن از "خواب دیدن" یا اینکه "به من الهام شده" از طرف خدا، اثری نبود و من چنین چیزهایی را اصلاً در حضرت امام ندیدم.

□ در موضوع ارتباط با امام زمان (ع) چیزی به شماها می‌گفت و یا شما خودتان چیزی

می‌دیدید؟

- ادعای ارتباط با امام زمان را آدم عادی نمی‌کند! تا چه رسد به کسی مانند امام! ایشان این جور چیزها را اصلاً غریب می‌شناخت. انصافاً من ایشان را اینگونه دیدم که بر روی خودش کار کرده که حرف نزنند و صحبت نکنند، خیلی مراقب بود. بعضی‌ها هستند که یک چیزهایی می‌گویند و مثلاً می‌خواهند لوازمش را بار کنند، اما آقای خمینی اهل این کارها نبود و هیچ وقت با آنهايي که مرید و مقلد او بودند اینگونه برخورد نمی‌کرد.

کلاً امام به ادعاهای ملاقات با امام زمان و کرامات اعتنایی نداشت، یک وقت پسر دکتر صبوری اردوبادی و داماد او آمدند که ما با امام زمان رابطه داریم و پیامی از حضرت (ع) برای آقای خمینی داریم و تو برای ما وقت بگیر! من گفتم که با امام این جور رابطه‌ای ندارم و آنها به بعضی از آقایان دیگر متوسل شدند و بالاخره رفته بودند پیش امام و گفتند ما با امام زمان خیلی مربوطیم و هر وقت بخواهیم حضرت می‌آیند و هر چه بخواهیم به ما می‌دهند. این را خود امام از آنها بعداً نقل می‌کرد. گفتند وقتی این را به من گفتند به آنها گفتم این دفعه که امام زمان را دیدید پرسید دفتر شعر من گم شده و هر چه گشتم نتوانستم پیدا کنم، پرسید که کجاست؟ ارتباط حادث



به قدیم را هم درست نفهمیدم که حادث با قدیم چه رابطه‌ای دارند، این را هم پرسید. آنها رفتند و بعد یک نامه مفصلی که توهین بود به امام نوشته بودند. امام آن نامه را به زن و بچه‌اش داد و بعد به ما هم داد که بخوانیم؛ خیلی تند بود!

□ جریان آن نامه‌ای که آقا سید ابوالفضل زنجانی نوشته بود را هم بفرمایید.

- آقا سید ابوالفضل زنجانی که فردی وارسته و خداترس بود، عضو جبهه ملی بود. او نامه‌ای علیه امام نوشت و منتشر کرد، یا دوستانش منتشر کردند که خیلی تند بود و بوی تکفیر امام از آن می‌آمد. البته او در اوایل خوش بین بود اما بعداً به امام و همه چیز بدبین شده بود. ایشان در محله ما بود و با من نماز می‌خواند. وقتی که در پاریس بودیم امام به من فرمودند ایشان و آقای طالقانی را برای شورای انقلاب دعوت کنم. آقای طالقانی خیلی از ایشان حرف شنوی داشت. آقای مطهری هم همینطور بود، و می‌گفت من آخوند خداترس مثل آقا سید ابوالفضل کم دیده‌ام یا ندیده‌ام. خلاصه آن نامه تند ایشان را حاج احمد آقا به من داد و خیال می‌کرد که ما هر کاری که بتوانیم می‌کنیم، ولی من نظرم این بود که قضیه را با خود امام در میان بگذارم. یک روز خدمتشان رسیدم و گفتم نامه آقا سید ابوالفضل را دیده‌اید؟ گفتند بله، احمد آورده، خوانده‌ام. پرسیدم حالا نظرتان چیست؟ فرمودند هیچ چیز. گفتم یعنی تذکر زبانی هم به ایشان داده نشود؟ گفتند چه تذکری، مگر شما چیزی می‌دانید که او نداند؟ امام فکر می‌کردند ممکن است من قضیه را در جلسه سران سه قوه مطرح کنم و با او برخورد کنیم. با آنکه خدا حافظی کرده بودم، صدایم زدند و فرمودند با آقا سید ابوالفضل کاری نداشته باشید. هرچند با توجه به این که امام موافق برخورد با ایشان نبودند، من قصد نداشتم برخوردی با آن نامه بکنم، ولی امام خیلی مراقب این امور بودند، امام تا زنده بودند، جنبه روحانیت و بزرگواری خود را حفظ کردند و برخوردهایشان چنان بود که در شأن یک مرجع است.

□ برخورد امام با اعتراضات نهضت آزادی چگونه بود؟

- امام نظرشان درباره آنها این بود که یک شب منزل احمد آقا بودیم، در آن جلسه آقای هاشمی و آقای خامنه‌ای و آقای مهندس موسوی بودند. امام بدون اینکه اسم ببرند، گفتند اینها آدم‌های بدی نیستند - معلوم بود که منظورشان نهضت آزادی است - گفتند آنهایی را که من می‌شناسم، آدم‌های مسلمان خوبی هستند. یکی از آقایان می‌خواست تحریک کند، گفت اینها روحانیت را قبول ندارند. امام فرمودند روحانیت را قبول دارند، شماها را قبول ندارند. آن آقا گفت شخص شما را قبول ندارند. امام فرمودند قبول نداشته باشند. من که اصول دین نیستم! من این ماجرا را در زمان حیات امام، در نماز جمعه نقل کردم تا جای هیچ‌گونه رد و انکاری نباشد.

□ حضرتعالی از ارتباط امام با مرحوم آقامیرزا جواد آقا ملکی تبریزی هم اطلاعی دارید که البته در آن دوره قبل از دوره شما؟

- همان مقداری که من از خودشان شنیدم این بود که به ایشان گفتم شما آقامیرزا جواد آقا را دیدید؟ جواب دادند که دیدم. پرسیدم در جلساتشان هم بودید؟ گفتند بلی بودم. دو سه بار از میرزا جواد آقا ملکی تعریف کردند. آنچه یادم هست همین است.

□ سال‌های اولیه‌ای که امام در قم بودند، نسبت به ظواهر دینی، حرم رفتن یا مثلاً جمکران، یادتان هست که چگونه برخوردی داشتند؟
- من اصلاً ندیدم ایشان جمکران بروند.

□ مگر خودتان اهل جمکران بودید و امام را نمی‌دیدید؟

- من می‌رفتم، زیاد هم می‌رفتم ولی نه برای امام زمان، بلکه برای اینکه برویم آنجا تفریح. با دوستانی مثل آقاسید ابوالفضل میرمحمدی، آقای آذری، آقاسید مهدی روحانی، چند نفری می‌رفتیم آنجا و گاهی وقت‌ها کباب درست می‌کردیم باهم می‌خوردیم بعد در کوهها پیاده روی می‌کردیم. امام این کاره نبود و از این کارها نمی‌کرد.

□ در آن دوره مسجد جمکران بین علما و بزرگان مثل مرحوم آقای بروجردی، علامه طباطبایی،

آقای کلپایگانی، این طوری که امروز مطرح است، مورد توجه بوده است؟
- نه؛ یک جای مخروبه‌ای بود که دو سه ایوان داشت، کسی هم نمی‌آمد. ما روزهای پنج‌شنبه، جمعه می‌رفتیم. جمکران بعدها رواج پیدا کرد. ولی می‌گویند آن شیخی که خواب دیده - آقاشیخ حسن - و حضرت (ع) به او گفته آنجا مسجدی بسازد، آدم خوبی بود، ما شنیدیم که آدم خوبی بوده و دروغگو نبود.

□ آیا در جلسات خصوصی دیدید که امام تسبیحی دستشان باشد یا ذکر بگویند؟
- نه، امام اصلاً این کارها را نمی‌کرد. شاید بدش می‌آمد.

□ هیچ وقت برخورد کردید که در تصمیمات بگویند من استخاره بکنم؟
- نه، من ندیدم. من از ترس هم پیش امام نمی‌گفتم استخاره کنید. چون می‌دیدم خوشش نمی‌آید. امام اهل این کارها نبود. اهل ذکر به صورت ظاهر نبود، حتی ندیدم از آدم‌هایی که مشهورند به ذکر و کرامات و امثال آنها، امام از آنها تعریف کنند یا قضایایی از کرامات نقل کنند. امام می‌گفت من کور باطنم!

□ در دوره‌ای که شما ریاست قضا را برعهده داشتید، در کارهایتان دخالت می‌کردند؟
- نه، هیچ دخالتی نمی‌کردند. حتی یک بار هم نشد که بگویند فلان پرونده را چه کار کردی.

مصاحبه با آیت الله هاشمی رفسنجانی

□ تشکر می‌کنیم از این که این فرصت را قرار دادید تا از خدمت حضرتعالی استفاده کنیم. موضوع گفت و گو شخصیت اخلاقی و معنوی حضرت امام است. در این دو سه دهه اخیر به جنبه‌های سیاسی، اجتماعی و جنبه‌های فقهی و مرجعیت امام بیشتر پرداخته شده است. من به کتابی که از مجموعه آثار شما در مورد امام تدوین شده به نام "امام خمینی به روایت آیت‌الله هاشمی"، مراجعه کردم، به نظر رسید بخش اخلاقی و معنوی، آنجا هم کمتر مطرح شده است. اما مثل این که فعلاً شرایطی به وجود آمده است که احساس می‌شود، به شخصیت اخلاقی و معنوی امام هم در جامعه نیاز ضروری هست. شما هم چنین تلقی‌ای امروز از این موضوع دارید یا نه؟

- چرا من قبول دارم الان در انقلاب ما، یک مقدار اخلاق آسیب دیده. اگر بشود از امام یک الگوی اخلاقی مناسب اسلامی - آن طور که واقعاً بودند- در جامعه ترسیم بشود فکر می‌کنم کار خوبی است. آن کتاب که گفتید من خودم نوشتم. به اینکه یک تفحصی بکنم یا مثلاً جمع بکنم. یک آقائی زحمت کشیده به اظهارات من در طول این زمان مراجعه کرده و چیزهایی را که پسندیده جمع کرده و کتاب کردند، من هم نگاه کردم دیدم اشکالی ندارد، به دفتر امام دادم، آن‌ها هم تأیید و پخش کردند.

□ با این که انقلاب ما جنبه‌های معنوی هم داشته است، بفرمایید چرا بعد از سه دهه از انقلاب اسلامی، اخلاق آسیب دیده است؟

- فکر می‌کنم خیلی بیش از آنچه که من بخواهم توضیح بدهم واضح است یعنی الان در جامعه ما مخصوصاً تیپ‌های مذهبی اینطور شده اند، غیر مذهبی‌ها که ما نمی‌دانیم چکار می‌کردند، چکار می‌کنند و تفاوتشان چقدر شده است اما بخش زیادی از تیپ مذهبی ما، از حوزوی گرفته و سیاسی، مسئول و غیرمسئول، در همه ابعاد مراعات اخلاق اسلامی را نمی‌کنند. شاید اولویتشان ایده‌های سیاسی‌شان باشد، آن هم نه در قالب یک برداشت عالمانه، در قالب بانندی، گروهی و حزبی. اگر بخواهیم حسن نیت داشته باشیم و حمل بر صحت کنیم، باید بگوئیم آنها قدرت

خودشان را مقدمه اصلاح امور کشور تعریف می کنند و فکر می کنند از جاهائی که اهداف، وسائل را مباح می کند، همین جا است. لذا هر وسیله نامباحی را هم به کار می گیرند و الا اگر کمی با سوءظن نگاه بکنیم این وضعی که من می بینم فاجعه است.

□ امام قطعاً یک شخصیت معنوی بودند. به نظر شما این معنویت تحت تأثیر چه عواملی

شکل گرفته بود؟

- تعریفی که من برای معنویت دارم، آن حالات روحی خاص که معمولاً به ذهن متبادر می شود، نیست، بیش از این ها است و وسیع تر می بینم. معنویت یک مفهوم عامی است که در همه زندگی آدم می تواند جریان داشته باشد. در تحصیلات، اگر کسی محصل باشد، در کسب، اگر کاسب باشد، در فنش، اگر متخصص باشد، هر کسی در کار خودش. معنویت یک عرض عریضی دارد، حتی در مدیریت ها و حکومت ها و قدرت ها. اگر مثلاً کسانی تلاش می کنند برای نجات جامعه از دست استبداد و استعمار، خیلی هم اهل خودنمایی و زدوبند و این ها هم نیستند، این ها معنویت است. معنویت با آن وضع واقعی اش به این که آدم با هدف درست، برای امور صحیح و خیر و اصلاح کار بکند، حتی در کارهای مادی ظاهری هم قابل مشاهده است. شخصیت امام در همه این ابعاد معنوی بود. همه کسانی که با ایشان خیلی نزدیک بودند، می دانند حقیقتاً جوهر معنویت با معنای درستش که قرب به خدا و قصد اخلاص و خدمت و خودسازی و اینها است، در امام وجود داشت. و من انحرافی سراغ ندارم.

□ در همان سالهایی که حضرتعالی با حضرت امام آشنا شدید، ظهور و بروز اخلاقی

ایشان را چگونه دیدید؟

- من مجذوب اخلاق ایشان هم می شدم برای اینکه گفتم، من یک طلبه روستائی بودم که تازه آمده بودم قم، طبیعتاً یک مدرسی در سطح امام که آن موقع در حوزه زبان زد همه بود، از لحاظ عمق دانش و بینش و مخصوصاً بحث های فلسفی و اخلاقی خیلی بزرگ بود. خوشش

نمی‌آید حالا که خلوت کرده و دارد در مسیرش فکر می‌کند، یک کسی بیاید مزاحمش بشود. مرحوم آقای مطهری می‌گفتند من در مسیری که بین خانه و مدرسه می‌روم و می‌آیم، معمولاً روی یک مقاله فکر می‌کنم، یک سوژه‌ای را در ذهنم می‌پرورانم بعد که آمدم منزل می‌نویسم. ماها خودمون هم همین جوری بودیم و حالا هم همین طور است، در راه فکر می‌کنیم. اما من می‌دیدم که امام هیچ‌یابائی ندارند از اینکه با ما حرف بزنند، جواب سؤالات را بدهند. سؤالات و لو کودکانه یا عوامانه بود، با خوش اخلاقی جواب می‌دادند. گذشته از اخلاق، آن روحیه انسانی که ایشان در مقابل یک طلبه روستائی نشان می‌دادند، برای ما جالب بود.

□ این حدس درست است که حضرتعالی به خاطر آن علاقه‌ای که به آیت‌الله بروجردی داشتید و از این که ایشان از دانشگاه رفتن طلبه‌ها منع کردند، دانشگاه نرفتید؟

- بله این درست است. یعنی آقای بروجردی دستور دادند طلبه‌هایی که می‌روند دانشگاه، شهریه آن‌ها را قطع کنند؛ آقای مطهری رفتند دانشگاه الهیات، شهریه ایشان را قطع کردند، آقای حاج محسن جهانگیری که ما پیش ایشان مطول می‌خواندیم، الان هم استاد بازنشسته فلسفه دانشگاه شریف است و خیلی آدم باسوادی است فلسفه‌اش هم قوی است، او هم رفت شهریه‌اش را قطع کردند، ناراحت بود. گاهی که ما را می‌دید می‌گفت ما را به رندی افسانه کردند! آقای باهنر، آقای بهشتی و این‌ها رفتند ظاهراً شهریه آن‌ها را قطع کردند. آن‌ها که می‌رفتند مشکل مالی هم پیدا می‌کردند. آقای مطهری برای تهیه مکتب تشیع، مقالات خوبی برای ما می‌نوشتند، ما هم روی حساب کلمه و سطر و صفحه، به همان قیمت‌هایی که آن زمانها بود، به ایشان پول می‌دادیم. دلیلش این بود که زندگی‌اش نمی‌گشت یعنی به این مقدار احتیاج داشت. آقای علامه طباطبائی هم همین طور بود، مقاله را برای ما می‌نوشت، ما هم پول می‌دادیم و استفاده می‌کردیم. بله آقای بروجردی مخالفت می‌کردند ما هم به خاطر همین خودداری کردیم و نرفتیم.

□ با توجه به این که حضرتعالی قبل از شخصیت علمی، از شخصیت اخلاقی امام متأثر

شدید؛ چه ویژگی از اخلاق امام بیشتر شما را جذب کرد مثلاً اهل ذکر و ورد و دعا بودند، اهل احتیاط دینی بودند، اخلاصشان برجسته بود، پرهیز از ریا یا ریاست داشتند، چه ویژگی اخلاقی امام شما را مجذوب کرد؟

- ما ذکر و ورد و اینها از امام خیلی نمی دیدیم اما یکی از چیزهایی که امام داشت و برای ما هم سازنده بود، اینکه تقریباً هر شب جمعه - تا آن جا که من یادم است - بعد از نماز مغرب و عشاء می آمدند حرم، بالاسر رو به دیوار می ایستادند، زیارتشان را می خواندند و برمی گشتند. حتی منظره اش هم در ذهنم هست که ایشان کجا می ایستاد. ما هم صبر می کردیم تا زیارتشان تمام بشود، همراهشان می رفتیم خانه. این چیزها را می دیدیم اما من تا آخر هم هیچ وقت ندیدم که امام بنشینند دعای زیاد بخوانند یا ذکر بگویند. البته ایشان در خلوتش این کارها را انجام می داد، ما که نمی فهمیدیم. به ما هم که می خواست نصیحت بکند می فرمود: "همیشه یاد خدا باشید". ذکر به معنای یاد خدا را ایشان در دل ما محکم کرد. روی آیه "ألا بذکر الله تطمئن القلوب" زیاد حرف می زد و به ما می گفتند که این یاد خدا، مایه آسایش و مایه صافی انسان می شود. به نظرم آن چیزی که ایشان زیاده تر روی آن تکیه می کرد دو نقطه بود؛ یکی همین یاد خدا، یکی هم اخلاص بود. ما اخلاص ایشان را هم می فهمیدیم. نمونه های زیادی هم داریم اگر پیش آمد، می گویم. حسابی در کارهایشان مخلص بودند. در کارها، در درس، بحث، معاشرت، اختلافشان و اتفاقشان در همه اینها، آدم اخلاص را می فهمید که این برای ما خیلی جاذبه داشت.

□ در رابطه با اخلاص امام، این جملات از حضرتعالی است: "وقتی در قم طلبه بودم آقایانی بودند که در بیرونی زیلو و در اندرونی قالی می گذاشتند ولی امام در بیرونی خود قالی گذاشته بود"، اینکه زندگی امام دو لایه نداشته یک لایه بیرونی و یک لایه درونی و با هم متفاوت باشند. از فرمایشات شما این جور استفاده می شود که امام جزء نادر افراد و شخصیت هائی بوده است که این تفاوت در ایشان دیده نمی شده و همه چیز همان طوری بوده که ظاهر بوده است، این را هم بفرمایید استفاده می کنیم.

- بله یکی از شعبه های اخلاقی ایشان این بود که اهل ریاکاری نبود. اهل تظاهر به هیچ معنا نبود. یکی از جلوه های اخلاصش همین است. اما ایشان یک خانه نسبتاً بزرگی داشت. الان هم اگر

آنجا را ببینید ساختمانشان تا پایین کوچه نسبتاً دراز است. خانه حسابی بود؛ حیاط بزرگ و اتاق‌های زیادی داشت. بعداً که آقا مصطفی را داماد کردند آن تکه پایش را با دو سه اتاق بریدند دادند به آقا مصطفی که آنجا زندگی می‌کردند. البته ایشان وقتی که مبارزه شروع شد و مرجع شدند، در شمال خانه شان یک خانه دیگری اجاره کردند، خانواده شان را بردند آنجا ولی خودشان توی همین خانه بودند. بله در اتاقشان فرش قالی بود، نه تنها توی این اتاق، شمال و غرب خانه، دو سه تا اتاق که ما می‌رفتیم، همه فرش داشت. آن موقع لاقل تو بیرونی خانه آقایان فرش قالی رسم نبود. اصولاً من هیچ جای زندگی امام خمینی ریا و تظاهر ندیدم. ولی لباسشان بسیار منظم بود، قیافه شان هم همیشه کاملاً آراسته بود، آراستگی ایشان در بین علمای قم نمونه بود.

یک بخشی از زندگی امام که برای حکومت هم بسیار مهم است به اینکه مردم را غلط توجیه نکند و برای زندگی مردم علامت غلط ندهد، این بود که ریاضت‌های ظاهری عوامانه و عوام فریب را هیچ در زندگیشان نشان نمی‌دادند، زندگی واقعیشان هم همین جور بود، معتدل بود. این طور نبود که زهده فروشی بکند. ایشان یک مقداری ملک در خمین داشتند، عمدتاً با آنها زندگی می‌کردند. حالت معتدلی داشتند، اعتدال جزء مشخصه‌های امام بود. ایشان معمولاً آخر سال در آخرین درس نصیحت می‌کردند، یکی از چیزهایی که خیلی در درس می‌خواندند، این روایت بود که: "إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ أَنْ يُؤْخَذَ بِرُخْصِهِ كَمَا يُحِبُّ أَنْ يُؤْخَذَ بِعَرَائِمِهِ"، می‌گفتند: خداوند همان جور که دوست می‌دارد مردم به تکالیف واجب یا حرام خود عمل نکنند، دوست می‌دارد که به مباحات و رخصت‌هایی هم که خدا به آنها داده، استفاده نکنند. خوب این در ذهن ماها خیلی سازنده بود، یعنی این گونه مطالب ما را تحت تأثیر می‌گذاشت. یا یک آیه‌ای که خیلی می‌خواندند و نصیحت می‌کردند این بود که: "قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفُرَادِي"، توضیح ایشان هم این بود که اگر می‌خواهید کاری بکنید باید برای خدا باشد، "أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ"، روی این هم تکیه می‌کردند. "مثلی و فرادی" را هم می‌گفتند: چه در جمع باشید چه در خلوت خودتان باشید، همیشه خدا را در نظر بگیرید.



□ امام بین سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵ درس اخلاق پروتوق حوزه را داشتند، آقایانی هم که آن موقع شرکت می‌کردند خیلی تحت تأثیر بودند. تعبیر مرحوم آقای مطهری این است که ما بعد از آن جلسه سرمست می‌شدیم، آیت‌الله امینی می‌فرمودند من هر بار از آن جلسه که بیرون آمدم در اثر مواعظ امام اصلاً حالت عادی نداشتم، حالت غیرطبیعی داشتم. بعد ایشان تقریباً همان مباحث را در کتاب‌های اخلاقی‌شان مثل اربعین نوشتند، بعد هم در طول درس فقه و اصول مواعظ اخلاقی می‌کردند. سؤال این است که امام در این سفارشات و مواعظ اخلاقی‌شان، مکتوب یا شفاهی چه روشی داشتند؟ شاید تصورمان از اخلاق این باشد که معلم اخلاق یک داستان هائی، کشفی، کرامتی، عجایی، می‌گوید برای اینکه افراد تحت تأثیر قرار بگیرند. شما یادتان هست که حضرت امام برای تربیت و تهذیب از این شیوه استفاده کنند. اصلاً امام به این قضایا و حکایات و کرامات و امثال این‌ها گرایش داشتند؟

- اگر داشتند در درون خودشان بوده است. ما از ایشان تظاهر و این چیزها را ندیدیم. انصافاً از این راه بخواهند به هدف برسند نبود بلکه نفی می‌کردند. مثلاً در دوره‌ای که مبارزات اوج گرفته بود، شایعاتی در تهران حسابی پیچیده بود که عکس ایشان را مردم شب‌ها در ماه می‌بینند - ما که هر چه نگاه می‌کردیم نمی‌دیدیم - ولی خیلی شایع بود، همه می‌گفتند عکس ایشان را می‌بینند. بعد که ایشان آمدند ایران من یک بار از ایشان پرسیدم. گفتم: وقتی این شایعات بود شما خودتان هم به ماه نگاه کردید؟ ایشان خندید گفت این بازیها را هیچ وقت باور نکنید. کسی در ماه عکس ندارد، توهم می‌شود. البته توضیح دادند گفتند آدم وقتی به یک چیزی فکر می‌کند و از دور نگاه می‌کند ذهنش آنجا خلق می‌کند. مردم چون چنین چیزی شنیده بودند، نگاه که می‌کردند، یک شکلی برایشان ترسیم می‌شد. اینها را باور نکنید. هیچ حاضر نبودند یک کرامتی به خودشان منتسب بشود. من واقعاً هیچ ندیدم. دل ما می‌خواست ایشان از این کرامت‌ها داشته باشند ولی نمی‌شد، برعکس می‌شد. یک حادثه‌ای هم در این رابطه برای ما پیش آمد. یک بار که ما که در دفتر آیت‌الله خامنه‌ای جلسه سران داشتیم، یک دو تا دانشجو زن و شوهر از طریق آقای موسوی نخست‌وزیر که تبریزی بود اجازه گرفتند آمدند در جلسه ما. خیلی محکم و طلبکارانه می‌گفتند ما با امام زمان ارتباط داریم. یک پیامی امام زمان دادند که ما باید به امام برسایم. می‌گفتند اگر این پیغام به امام نرسد ممکن است که کشور، انقلاب آسیب ببیند. - جنگ هم بود،

همیشه احساس خطر می کردیم - از ما می خواستند که این ها را ببریم پیش امام، پیامشان را بدهند. آقای خامنه ای حاضر نشدند، می گفتند من به امام چنین چیزی نمی گویم. من گفتم من این کار را می کنم. من روحیات این جوری داشتم که دلم می خواست چنین چیزها در من پیدا بشود. به هر حال ما به اینها وعده دادیم رفتیم پیش امام گفتیم که این ها آمدند می گویند یک پیامی از امام زمان برای جنابعالی دارند و شما اجازه بدهید بیایند پیامشان را بدهند. ایشان گفتند این حرف ها را باور نکنید، از این ها خیلی هستند. گفتم خیلی جوانند به آنها نمی آید که تیپ فریب کار باشند، یک پاکی ای دارند. خیلی قیافه های مظلومی هم داشتند! به هر حال من خیلی اصرار کردم، گفتیم چه ضرری دارد، می آیند، می نشینند پیامشان را می دهند. اگر درست بود بپذیرید، اگر نبود هم نصیحتشان کنید، بگوئید از این کارها نکنند. ایشان این اصرار من را پذیرفت و اینها یکی دو روز بعد رفتند محضر امام. خواستند پیام را بدهند. امام گفتند من اول شما را امتحان می کنم بعد پیامتان را می گیرم. گفتند خیلی خوب امتحان کنید. امام گفتند سه موضوع هست که برای من حل نشده است، شما به امام زمان بگوئید اینها را حل کنند، اگر حل شد، پیام را هم می پذیرم؛ یکی این است که من ربط حادث به قدیم را نمی توانم درست درک بکنم چطور می شود که موجودات حادث با موجود قدیم ارتباط برقرار می کند؟ - این یک مقوله فلسفی سختی هم هست. امام خودشان بهترین فیلسوف زمان بودند ولی گفتند من این را خوب درک نمی کنم - دوم هم این است که من به یک عکسی علاقه مندم امام زمان بگویند آن عکس چیست؟ و سوم هم من یک دفترچه یادداشتی داشتم که یادداشت هایم در آن بوده و خیلی هم به آن علاقه دارم، گم کردم. امام زمان بگویند این کجاست. اگر این سه تا را امام زمان جواب دادند، و شما هم آمدید به من گفتید و درست گفتید، آن موقع من پیام شما را دریافت می کنم و عمل می کنم. اینها جلوی امام چیزی نگفتند، بیرون که رفته بودند به امام اهانت کردند. حالا مثل این که رفتند امام زمان را دیدند و امام زمان جواب دادند. به امام با اهانت پیغام داده بودند که فلانی می خواهد امام زمان را امتحان کند! حاج احمد آقا به من گفت امام از این که با اصرار ما ایشان این را پذیرفتند و حالا این ها رفتند این جوری برخورد کردند، حسابی رنجیدند. ما در آن زمان پیش خودمان خیال می کردیم روشنفکر هستیم و تحت

تأثیر قرار گرفتیم. هنوز هم همین جور هستیم اگر کسی بیاید ادعائی بکند فوری ردش نمی‌کنیم، می‌گوییم بیائیم امتحان کنیم.

□ نکته دیگری را از خاطرات حضرت‌تعالی می‌خوانم که باز برای من جالب بود: (۶۲/۳/۱۴):

"به زیارت امام خمینی رفتم امام از تعریف‌های دیروز من در نماز جمعه از ایشان با شیرینی گله کردند و گفتند که ممکن است باعث غرورشان شود". اینکه امام در اوج رهبری و قدرت نسبت به مراقبت خودشان، این قدر تحفظ داشتند که مبدا تأثیری از این شرایط برایشان به وجود بیاید و خودشان را آسیب ناپذیر نمی‌دیدند خیلی مهم است. در این رابطه کمی توضیح بفرمایید.

- بله این که هست. ایشان معمولاً خطبه‌های من را گوش می‌دادند. بقیه خطبه‌ها را هم لابد گوش می‌دادند. خطبه‌های نماز جمعه را گوش می‌دادند. ما که می‌رفتیم خدمتشان، اگر نظر مثبتی یا منفی‌ای داشتند به ما می‌گفتند. معمولاً تعریف می‌کردند. حتی سخنرانی‌ای که در مجلس می‌کردیم، گاهی عصبانی می‌شدم. زمانی که می‌رفتم خدمتشان می‌گفتند: چرا پشت تریبون این قدر دادوبیداد می‌کنی؟ تا این مقدار هم مواظب بودند. در این قضیه همین‌طور بود. یعنی من طبق عقاید خودم یک تجلیلی از ایشان کردم، ولی ایشان منت کردند، گفتند این جور صحبت نکنید. این را قبلاً به آقای مشکینی هم گفتند. یک بار با خبرگان رفتیم آنجا، آقای مشکینی به زبان عربی تجلیل خیلی زیادی از ایشان کردند. امام از آقای مشکینی گله کرد و گفت شما نباید ما را مغرور کنید. آقای حجازی هم اگر یادتان باشد، وقتی که دوره اول مجلس با نماینده‌ها رفته بودند پیش امام، چون نماینده اول تهران بود، خدمت امام صحبت کرده و خیلی از امام تجلیل کرد. او در تجلیل خیلی مداح قوی‌ای بود. امام هم بلافاصله به شدت، حرف‌های ایشان را رد کرد. قبل از این هم همین جور بودند. اوائل که تازه مبارزه را شروع کرده بودیم ایشان حاضر نشده بودند رساله بنویسند و نمی‌نوشتند. یکی از مشکلات امام این بود که رساله‌ای چاپ نمی‌کردند. من گفتم شما مقلد دارید، مخصوصاً حالا که مبارزه شروع شده مردم احتیاج به حرف‌های شما دارند. کلی کار کردیم تا بالاخره ایشان اجازه دادند. یا ایشان که تابستان‌ها به خمین می‌رفتند، گاهی صحبت هم می‌کردند. ما می‌گفتیم امسال که به خمین می‌روید، ماها هم یک عده همراه شما بیائیم تا تنها

نباشید. ایشان با آن لهجه خمینی شان گفتند مگر می‌خواهیم برویم سینه بنزیم. من اگر بخواهم بروم، آنجا وطنم است، می‌روم و می‌آیم. اگر باز فراموش نکرده باشید، عکس ایشان همیشه صفحات اول روزنامه‌ها و مساجد و همه جا را پر کرده بود. ایشان ممنوع کرد. مدتی هیچ کس عکسی در صفحه اول از ایشان ندید. از این چیزها خیلی در زندگی امام بود. به هیچ وجه حاضر به تظاهر نبودند. از این چیزها هیچ خوششان نمی‌آمد.

□ عالی‌ترین صحنه اخلاقی که از حضرت امام دیدید چه بود؟

- چیز مشخصی یادم نیست ولی صحنه‌های اخلاقی خیلی زیاد. ما آخرین باری که برای جنگ رفتیم خدمتشان و بالاخره ایشان پذیرفت که قطعنامه را بپذیریم، من یک حالت خضوع بزرگی از ایشان دیدم که آن را هنوز جایی نگفتم و الآن هم نمی‌خواهم بگویم. خیلی صحنه بزرگ اخلاقی بود. من دیدم ایشان گیرافتاده است. می‌گفت ما ۲۰ سال به مردم گفتیم تا آخرین نفس و تا آخرین قطره خون می‌مانیم، حالا یک دفعه بیایم قطعنامه را قبول بکنیم، جواب مردم را چه بدهیم، جواب شهداء و رزمنده‌ها را چه بدهیم؟ محذورات جدی بود. من دیدم خیلی کار مشکل می‌شود، گفتم ما باید در این کار یک کسی را فدا کنیم تا افکار مردم را راضی بکنیم. من فرمانده جنگم، جانشین شما هستم. وقتی جانشین شما شدم هر کاری می‌توانم بکنم. می‌روم با اختیارات خودم قطعنامه را می‌پذیرم. شما به من اعتراض کنید. من را محاکمه کنید و با محاکمه من اگر مردم تلخی هم پیدا کنند، از شما نیست. می‌گویم من اشتباه کردم. آن جوابی که ایشان داد از این نوعی است که شما می‌گویید، که من حالا نمی‌خواهم بیان کنم.

□ یک قصه دیگری را هم آیت‌الله موسوی اردبیلی نقل می‌کنند که یک شب در جلسه سران

که امام هم بودند، در مورد نهضت آزادی صحبت شد و یکی از اعضاء گفت که اینها اعتقاد به اسلام ندارند، امام فرمودند دارند. یک کسی گفت که اینها روحانیت را قبول ندارند. امام فرمود: نه، ما را قبول ندارند نه اینکه اصلاً روحانیت را قبول نداشته باشند و ایشان می‌گفتند که من همان موقع در نماز جمعه بدون ذکر نام نهضت آزادی این مطلب را گفتم. شما آن جلسه یادتان هست؟

- آقای اردبیلی حرفهایشان دقیق است. ایشان حرفی که می‌زند حتی به کلماتش هم اهمیت می‌دهد که همان جور باشد. حتماً همین طور است، من الان چیزی یادم نیست. ولی از اینها خیلی تکرار می‌شد. اصل مسأله را شما ببینید. بالاخره ایشان اولین دولتی را که تعیین کردند، دولتی بود که همه‌اش مال نهضت آزادی بود. هنوز پاریس بودند، مهندس بازرگان را رأس هیئتی قرار دادند که بروید نفت داخلی را حل کنید. اینجا هم که آمدند مهندس بازرگان را آوردند شورای انقلاب عضو کردند، به علاوه ایشان را نخست‌وزیر کردند و از مردم خواستند که ایشان را تأیید کنند. منتهی گفتند من به عنوان حزب این کار را نکردم به عنوان شخص کردند. خوب اگر نظر منفی داشت این کارها را نمی‌کرد. البته انتقاداتی هم به ایشان داشتند. مثلاً فرض کنید در "راه طی شده" آقای مهندس بازرگان اگر چیزی بود یا معنایی که ایشان از بعثت می‌کرد، امام قبول نداشت.

□ امام توی حال و هوای علائم ظاهری تقدس مثل انگشتر و تسبیح و استخاره هم بود؟
- من به خصوص این را توجه نداشتم. البته معمولاً یک انگشتری در دست داشتند. اینکه حالا استخاره هم می‌کردند یا نه، نمی‌دانم. ولی قاعداً وقتی که آدم یک جایی متحیر می‌شود، هیچ راهی ندارد، با مشورت هم حل نمی‌شود، حداقل برای رفع تحیر استخاره می‌کند. البته من برای رفع تحیر خودم هر وقت استخاره کردم جواب خوبی گرفتم. موارد حساسی بوده که نتوانستم تصمیم بگیرم، استخاره می‌کردم همیشه هم از نتیجه‌اش راضی ام. ایشان هم قاعداً بعید می‌دانم نکنند.

□ آقای محسن رضایی دارد که در یکی از عملیات‌ها به امام عرض کردیم که می‌خواهیم عملیات کنیم اما یک مقدار تحیر داریم و شما استخاره کنید. امام فرمودند نه بروید خودتان فکر کنید و محاسبه کنید.

- بله این را من می‌دانستم که ایشان اجازه نمی‌دادند فوری برویم استخاره کنیم. ایشان می‌گفت ما مأمور به تعقل و مشورت هستیم.

□ یکی از چیزهایی که راجع به امام گفته می‌شود اینکه در قم که بودند، اهل جمکران نبودند، شما یادتان هست؟

- من هم هیچ وقت ندیدم ایشان از جمکران صحبت کنند. اگر هم می‌رفتند ما نمی‌فهمیدیم.

□ حضرتعالی در سال ۶۴، در مصاحبه با مجله حوزه یکی از دغدغه‌هایی پژوهشی خود را مباحث اخلاقی می‌دانید. توضیحی که آنجا دادید می‌خواستید بفرمائید اخلاق نباید مانع بهبود زندگی دنیائی ما بشود، لذا بحث‌های توکل و زهد و صبر و اینها را مثال زدید که باید معنای جدیدی بشود. یعنی به گونه‌ای اخلاق را به عرصه اجتماع و سیاست کشانید، اما امروز خود سیاست و اجتماع ما خیلی محتاج به اخلاق است. این جابجاشدن را چگونه می‌شود توجیه کرد؟

- اینکه مبانی‌اش از قرآن کاملاً روشن است. قرآن که عالی‌ترین معلم اخلاق است،

دستورش این است که ما نه دنیا را فراموش کنیم نه آخرت را. هر چیزی را به حد خودش از آن استفاده نکنیم. به خود پیغمبر دستور می‌دهند که نه دست را به گردنت بیند که مغلول باشد و نه دست را آن قدر باز کن که چیزی نباشد. در قرآن داریم که "من حرمّ زینة الله... " خوب چقدر از این آیات ما داریم؟ هر وقت که ریاضت نامعقول در جامعه اسلامی پیدا می‌شد از این آیات نازل می‌شد. زندگی خود پیغمبر این طور بود. ایشان یک تاجر موفق بودند منتها برای حضرت خدیجه کار می‌کردند. حضرت علی خودش یک کشاورز بسیار نیرومندی بودند. امام هم غیر از این فکر نمی‌کردند. خودشان هم همین جور بودند. همه در قم سعی می‌کردند خانه اجاره‌ای داشته باشند. معمولاً مراجعی که ما می‌شناختیم خانه شان اجاره‌ای بود. اما امام خانه ملکی داشتند. گاهی ظاهر یک چیز است، باطن چیز دیگری است. بدترین کارهای ضدزهد این است که آدم این قدر جاه طلب باشد که اصولش را فدای جاه طلبی‌اش بکند. این مهم است.

□ در مسائل مذهبی و اخلاقی و دینی، ما در این سال‌های اخیر نسبت به عزاداری‌ها و

سبک‌های جدید و مدل‌های جدید افراط کاری‌هایی می‌بینیم. امام در این زمینه‌ها چه نظری داشتند؟ من اینجا یک جمله‌ای را باز از خاطرات حضرتعالی سال ۶۲ نوشتم "ساعت ۸ و نیم صبح همراه بقیه اعضای سرپرستی صدا و سیما به زیارت امام رفتیم. امام از ابتذال نمایش‌های عزاداری انتقاد



کردند." با اینکه عزاداری آن موقع‌ها یعنی ۳۰ سال قبل، خیلی سنتی و سنگین و رنگین بود. - بله ایشان با این کارهای ابتدالی که الان خیلی هست و روز به روز هم بدتر می‌شود، مداحی‌ها، دروغ گفتن‌ها و مبالغه کردن‌ها و این‌ها همیشه مخالف بود. از آقای کوثری خوشش می‌آمد برای اینکه ایشان می‌آمد از متن مقاتل یک چند جمله‌ای می‌خواند، خوب هم می‌خواند. امام هم پای روضه او حسابی گریه می‌کردند. امام علاقه‌مند به روضه بود و می‌نشست گریه هم می‌کرد. وقتی یک مقدار روضه طولانی می‌شد-یک دستمالی هم داشت- دستمالش خیس می‌شد.



سر شناختن تو

خانم محدثه دلنواز (دانشجوی روان شناسی بالینی دانشگاه تهران) طی یادداشتهایی ادبی که اخیراً به دفتر مجله حضور رسیده است احساس قلبی خود را درباره امام خمینی، بیان کرده اند که ضمن تشکر از ایشان بخشهایی از متن ادبی مزبور در پی می آید:

"... زیر دست تو چه کسانی که رشد نکردند. تو حتی راهبر سینه های سنگی بودی. این را همه می دانند، چه دلها که به عشقت تپید و شجاعت را از نگاه بی دریغت که عاشقانه مهر دعایت را بر کاغذ بارانی نیایش هایشان حک می کردی، آموختند. شمیم دل نشین قدمهایت، خود طراوتی بود برای ادامه روشنی ها. تا بودی بودند و تا رفتی... بعد از تو، یا آنان که رفتند ماندند، یا اگر اسمی از آنها به یادگار نقش اسلام و ایران نشد، سختی دو سه روزی قرض نفس کشیدن از این دنیا را می کشند..."

۱۴ خرداد یعنی خاموشی شعله نگاه های آسمانی ات، ماندن تنها خاطرات لبخندهای مهربانی ات... صدای سکوت بغض جماران را می فشارد. نگاه کن! قلب تاریخ تیر می کشد و حتی آسمان نیز همیشه ابريست! برای که بیارد؟ که تو در حضور ثانیه ها رفتی. نمی دانم! منی که در بودند نبودم، چرا برای نبودت "آه" می کشم؟! شاید این همان سر شناختن توست. هنگامی که سروده هایت را زمزمه می کردم، به جرأت گفتم تو از حافظ هم برتری... و حالا می دانم که ۱۴ خرداد یعنی نشستن خاک بر روی در پای عارفی وارسته و عاشقی واله.

تو بودی که یاد دادی حسینی بودن، حسینی زیستن و حسینی جان سپردن را. دل می خواهد و عقل، و چه خوب مردان زمانه ات آموختند... چه خوب یادم دادی، حرف حق را به ترس و مادیات نفروشم و چه عاشقانه آموختی ام که تواضع راهی است برای ورود به دلها...

